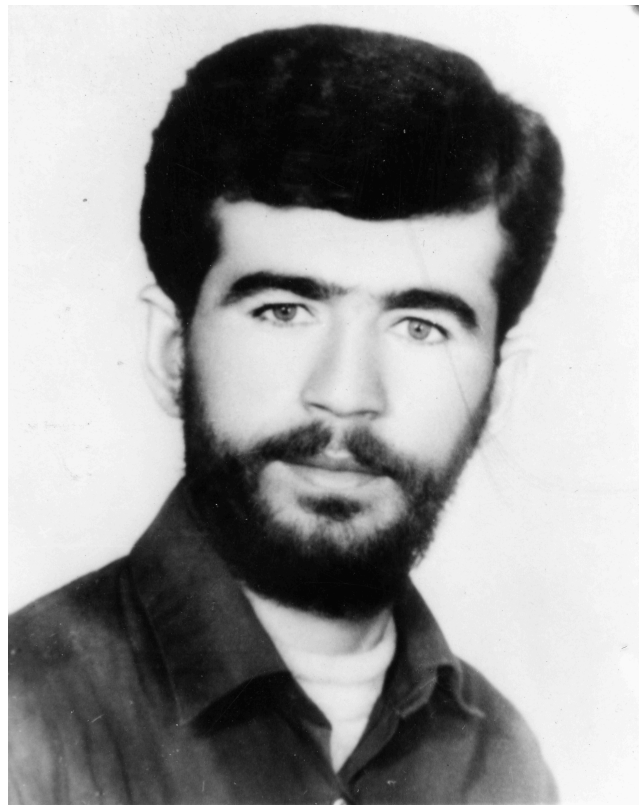


## شهید غلامحسین شولی



از بستان علی  
سازمان جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

|             |                 |
|-------------|-----------------|
| نام پدر     | حسین            |
| تاریخ تولد  | ۱۳۳۷/۰۱/۰۱      |
| محل تولد    | بوشهر - دشتستان |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۷/۰۴/۰۴      |
| محل شهادت   | جزیره مجنون     |
| مسئولیت     | رزمنده          |
| نوع عضویت   | بسیج            |
| شغل         | —               |
| تحصیلات     | دوره ابتدایی    |
| مدفن        | برمک            |

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

شهید غلامحسین شولی فرزند حسین در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای مذهبی در روستای برمک از توابع شهرستان دشتستان دیده به جهان گشود پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود از همان کودکی پسری مومن و شوخ طبع بود خانواده ای که اگر چه وضعیت اقتصادی آن چندان تأمین زندگی روزمره را نمی کرد ولی صفا و صمیمیت بر فضای آن حکمفرما بود و در چنین فضایی انسانی شایسته و باوقار رشد می کند که در آینده نه چند دور ملائک بر او غبطه می خورند و بر سجده کردن در مقابلش بر خود می بالند فرزندی که در سن جوانی به یاری حسین زمان خود می شتابد تا به کوفیان ترسو بفهماند که ملت ایران اهل کوفه نیستند که امام زمان خود را تنها بگذارند .

شهید در شش سالگی پا به مدرسه آیت الله کاشانی برمک می گذارد و با موفقیت تمام دوره ابتدایی را پشت سر می گذارد وقتی که می خواست در دوره راهنمایی ثبت نام نماید به علت فقر مالی زیاد ناچار به ترک مدرسه گردید و همدوش با پدر مهربانش به کار کشاورزی که شغل امامان و پیشوایان شیعه بوده است شتافت وی در سن ۱۵ سالگی در بسیج محل ثبت نام کرد ایشان در هیجده سالگی به خدمت مقدس سربازی رفت . محل خدمتش در کردستان بود . در کردستان همزمان با اغتشاشات عوامل دست نشانده جهانخواران از دستاوردهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دفاع کرد تا این که در یکی از مأموریتها بر اثر ترکش خمپاره دشمنان اسلام زخمی شد و به بیمارستان منتقل گردید اما روح و اراده بلند او را نگذاشت که در بیمارستان بماند به محض این که کمی بهبود یافت دوباره به جبهه برگشت تا عشق و علاقه خود را به دفاع از ناموس مملکت به اثبات برساند بعد از اتمام دوره مقدس سربازی این بار به عنوان بسیجی مخلص وارد نبرد با دشمنان عراقی شد و به عنوان راننده آمبولانس مسئولیت حمل مجروحان و شهدا را به عقب جبهه گرفت و حدود یک سال به طور مداوم در جبهه ماند از کار و تلاش خسته نمی شد از بی خوابی نمی هراسید صبر و استقامت او مورد تحسین همگان بود تا این که بعد از یک سال در شهرداری سعد آباد مشغول به کار شد تا بتواند قسمتی از هزینه زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند ولی روح بلند او در جبهه بود و همنشین رزمندگان اسلام تا این که نتوانست طاقت بیاورد دوباره به جبهه برگشت و در تاریخ ۴/۶۷/۴ در هنگامی که مجروحان را به عقب می آورد مورد اثابت موشک عراقی قرار گرفت و به فیض عظامی شهادت نائل گشت

روحش شاد و یادش گرامی باد

## وصیت نامه

شهید غلامحسین شولی فرزند حسین در سال ۱۳۳۷ در خانواده ای مذهبی در روستای برمک از توابع شهرستان دشتستان دیده به جهان گشود پدرش کشاورز و مادرش خانه دار بود از همان کودکی پسری مومن و شوخ طبع بود خانواده ای که اگر چه وضعیت اقتصادی آن چندان تأمین زندگی روزمره را نمی کرد ولی صفا و صمیمیت بر فضای آن حکمفرما بود و در چنین فضایی انسانی شایسته و باوقار رشد می کند که در آینده نه چند دور ملائک بر او غبطه می خورند و بر سجده کردن در مقابلش بر خود می بالند فرزندی که در سن جوانی به یاری حسین زمان خود می شتابد تا به کوفیان ترسو بفهماند که ملت ایران اهل کوفه نیستند که امام زمان خود را تنها بگذارند . شهید در شش سالگی پا به مدرسه آیت الله کاشانی برمک می گذارد و با موفقیت تمام دوره ابتدایی را پشت سر می گذارد وقتی که می خواست در دوره راهنمایی ثبت نام نماید به علت فقر مالی زیاد ناچار به ترک مدرسه گردید و همدوش با پدر مهربانش به کار کشاورزی که شغل امامان و پیشوایان شیعه بوده است شتافت وی در سن ۱۵ سالگی در بسیج محل ثبت نام کرد ایشان در هیجده سالگی به خدمت مقدس سربازی رفت . محل خدمتش در کردستان بود . در کردستان همزمان با اغتشاشات عوامل دست نشانده جهانخواران از دستاوردهای انقلاب و جمهوری اسلامی ایران دفاع کرد تا این که در یکی از مأموریتها بر اثر ترکش خمپاره دشمنان اسلام زخمی شد و به بیمارستان منتقل گردید اما روح و اراده بلند او را نگذاشت که در بیمارستان بماند به محض این که کمی بهبود یافت دوباره به جبهه برگشت تا عشق و علاقه خود را به دفاع از ناموس مملکت به اثبات برساند بعد از اتمام دوره مقدس سربازی این بار به عنوان بسیجی مخلص وارد نبرد با دشمنان عراقی شد و به عنوان راننده آمبولانس مسئولیت حمل مجروحان و شهدا را به عقب جبهه گرفت و حدود یک سال به طور مداوم در جبهه ماند از کار و تلاش خسته نمی شد از بی خوابی نمی هراسید صبر و استقامت او مورد تحسین همگان بود تا این که بعد از یک سال در شهرداری سعد آباد مشغول به کار شد تا بتواند قسمتی از هزینه زندگی خود و خانواده اش را تأمین کند ولی روح بلند او در جبهه بود و همنشین رزمندگان اسلام تا این که نتوانست طاقت بیاورد دوباره به جبهه برگشت و در تاریخ ۴/۶۷/۴ در هنگامی که مجروحان را به عقب می آورد مورد اثابت موشک عراقی قرار گرفت و به فیض عظامی شهادت نائل گشت

روحش شاد و یادش گرامی باد

## خاطرات

### ویژگیهای شهید از زبان والدین شهید

دو ماه قبل از تولد او یک شب یک پیرمرد خیلی نورانی به خوابم آمد و مرا صدا کرد و گفت یک پسر به دنیا می آوری واقعاً قدرش را بدان ، از خواب بیدار شدم حالت عجیبی داشتم بدنم سبک شده بود می خواستم پرواز کنم شکر خدای را به جای آوردم دو رکعت نماز شکر خواندم در تمام دوران بارداری سعی می کردم از سفره خودم تناول کنم ادعیه ها و ذکرهای وارده را مرتب تکرار می کردم تا این که زمان تولد نوزاد فرا رسید که مصادف شد با روز خانواده خداوند نوزادی خوش سیما و سالم به ما عطا کرد در نامگذاری او پدرش با من مشورت کرد و با توجه به عشق و علاقه ای که به امام حسین ( ع ) داشتیم او را غلامحسین نام نهادیم در دوران کودکی فردی آرام و متین بود به ما احترام می گذاشت مردم دوست بود در کارهای خانه بیشتر از بقیه فرزندانم به ما کمک می کرد در انجام تکالیف درسی سعی و تلاش زیادی می کرد کمتر استراحت می کرد در دوران ابتدایی به ما کمک می کرد درسی خوب بود ولی در دوره راهنمایی به علت فقر خانوادگی و هزینه زیاد تحصیلی نتوانستیم او را به مدرسه بگذاریم مجبور شدیم که در کارهای منزل و امرار معاش به پدرش کمک نماید با دوستان و همسایگان مهربان بود خانواده را به صبر و استقامت در برابر ناملایمات سفارش می کرد به مسائل اجتماعی و سیاسی روز توجه داشت در نماز و دعاهایش با خداوند راز و نیاز می کرد آرزوی شهادت داشت بارها تکرار می کرد که ای کاش در زمان مولایش امام حسین ( ع ) می بود تا به ندای هل من ناصر ینصرنی او پاسخ مثبت دهد او عاشق اهل بیت بود . دوران سربازی را در گردستان سپری می کرد در خاطراتش از درگیری با اشرار می گفت که چگونه اموال مردم را به غارت می برند به همسرش علاقه داشت وقتی شهید شد هیچ نداشت اموالش را مخفیانه بین مستمندان تقسیم می کرد

.....

.....

### ویژه خواهران و برادران شهید

شهید از دوره نوجوانی و جوانی بسیار متین و بزرگ طبع بود با همسالان خود تفوت داشت به یاد ندارم که حتی یک بار کسی از رفتار و اعمال او شکایت کرده باشد رفتارش با پدر و مادر و ما بسیار آرام و از روی احترام بود زندگی و رفتار او برای همه ما سرمشق بود ، توصیه می کرد که نماز را به جماعت و در مسجد به جای آوریم پیرو ولایت باشیم روحانیت را عامل اصلی حفظ نظام می دانست و به آنان علاقه خاصی داشت همیشه آرزوی جبهه را داشت و اینکه در راه اسلام و انقلاب به شهادت برسد اطرافیان را به شرکت در جبهه تشویق می کرد ایام را مانند زمان امام حسین (ع) می دانست زمانیکه خود می خواست به جبهه برود بسیار خوشحال بود . زمانی که از جبهه به مرخصی می آمد از شور و شوق رزمندگان صحبت می کرد حال و هوای جبهه را توصیف می کرد .

.....

### ویژه فرزند شهید

من حدود ۶ تا ۷ ساله بودم که پدرم به شهادت رسید او فرد امانت دار و با وفایی بود رابطه اش با ما بسیار خوب بود به مادرم احترام می گذاشت و در کارهای خانه به او کمک می کرد . از طریق بنیاد شهید دشتستان خبر شهادت پدرم را به ما دادند در اول شهادت او بسیار متأثر شدم احساس بی کسی می کردم ناراحت بودم چون پدرم را که زیاد او را ندیده بودم با صحبتهایش ننشسته بودم از دست داده ام ولی بعدها اوضاع عادی شد البته جای خالی او را هنوز احساس می کنم و گاهی با عکس او زمزمه می کنم درد دلهایم را به او می گویم و به او می گویم پدر

جان هنوز هم دوست دارم و در قلب من جایی داری . از مسئولین می خواهم که نگذارند خون شهدا پایمال شود .

.....

ویژه همسر شهید ما دختر عمو و پسر عمو بودیم و از کودکی همدیگر را می شناختیم به هم علاقه داشتیم و براساس عشق به یکدیگر زندگی خود را شروع کردیم او فرزند خود را دوست می داشت و او را عامل دلگرمی بیشتر به زندگی و عشق دوطرفه می دانست دوست داشت که فرزندش در آینده فردی مفید برای جامعه باشد و راهش را ادامه دهد توصیه می کرد که قرآن را بیاموزد فردی اجتماعی و مذهبی و پیرو ولایت باشد . زندگی ما در اول بسیار ساده بود با پدر و مادرش زندگی می کردیم ول کم کم یک خانه دیگری خریدیم و زندگی ما جدا شد اما مرتباً از پدر و مادرش دیدن می کردیم اگر مشکلی داشتند آن را بر طرف می کرد ما حدود هشت سال زندگی مشترک داشتیم در این مدت حتی یک بار هم مرا اذیت نکرد اخلاق و رفتار منحصر به فردی داشت در کارها منظم بود او به پدر و مادر من هم مانند پدر و مادر خود احترام می گذاشت مرتباً جویای حال آنان بود . به جبهه عشق می ورزید و عاشق امام خمینی بود . خوشبختی در عشق به امام و روحانیت می دانست . زمانیکه در جبهه بود نامه می نوشت و ما را به صبر و استقامت دعوت می کرد سفارش فرزند را می نمود که در تربیت او غافل نباشم .

.....

خلاصه ای از زندگی نامه شهید غلامحسین شولی از روستای برمک شهید غلامحسین شولی در مورخه ۱۳۳۷/۱/۱ در روستای برمک متولد شد و نام پدر ایشان حسین و نام مادرش ماه نو شهید غلامحسین شولی که فرزند ارشد خانواده اشان بود در خانواده ای بسیار فقیر و تنگدست متولد شد بعلت فقر و نداری پدر نتوانست به مدرسه برود . پدر ایشان که خود فردی متین می باشد از روستای شول به روستای برمک مهاجرت کردند چون در آن زمان که ایشان مهاجرت کردند در روستای شول هیچگونه درآمدي نداشتند با آمدن به روستای برمک و باغبانی و کارگری و چوپانی در نزد بزرگان روستای برمک از قبیل کدخداها زندگی را به سختی می گذراندند تا اینکه شهید شولی که بزرگ شد توانست به ایشان در کارها و در آمد خانه در شرکت هایی که در زمان طاغوت شروع بکار کرده بودند کار کرد سپس بعد از پیروزی انقلاب و شروع جنگ تحمیلی چند بار به جبهه اعزام گردید و بعد از مدتی را در شهرداری سعدآباد بعنوان راننده کار می کرد سپس با اعزام به جبهه در مورخه ۴/۴/۶۷ در اواخر جنگ تحمیلی در جزیره مجنون به درجه رفیع شهادت نائل گردید .

روحش شاد و یادش گرامی باد



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر